

به نام خدا

تاریخ تحلیلی صدر اسلام

تدوین: جابر حجتی رزگی

فصل پنجم

از سقیفه تا قتل عثمان

مقدمه: سرنوشت حق جوی انسان

حس حق خواهی انسان، مهم ترین تضمین کننده بقای انسانیت است...

.پافشاری شگفت انگیز گروه های انسانی و بسیاری از دانشمندان جهان بر مسایلی چون جانشینی پیامبر اکرم (ص) نشان دهنده آن است که:

۱. انسان در پی اثبات و توجیه باورهای خویش است و همه نیروهای حیاتی را بسیج می کند تا گذشت قرن ها گرد فراموشی بر موضوع مورد اعتقادش نباشد.

۲. حق بدان علت که حق است، هر چند جنبه اعتقادی نیز نداشته باشد. مورد دفاع جدی نوع انسان است، تا آنجا که بسیاری از متفکران ملل غیرمسلمان در موضوع خلاقیت و «بیان حق» و شخصیت مردان صحنه خلافت، با اندیشه، منطق و استدلال وارد میدان مطالعه، تحقیق و اظهار نظر شده اند؛ چنانکه همه انسان های آگاه هنوز از حکم نادرست علیه سقراط، گالیله، و ... تأسف می خورند.

برخی از دلایل نیاز به جانشین پیامبر (ص) عبارت است از:

۱. دلایل و فلسفه بعثت پیامبران (ص)، مانند قانون ثابت و ضروری هدایت عمومی.
۲. نیاز جامعه به زمامدار
۳. لزوم ارتباط بین عالم ربوبی و عالم انسانی
۴. تفسیر و بیان اصول کلی دین و آیات قرآن
۵. تأکیدهای قرآن بر نقش جانشین پیامبر (ص) در تکمیل دین و اتمام نعمت.

سیره مستمر پیامبر (ص) چنان بود که در سفرهای کوتاه مدت یک یا چند روزه، برای خود جانشین تعیین می کرد. پس چگونه ممکن است در سفر طولانی و بدون بازگشت (مرگ) امت را بدون راهنما و رهبر رها سازد؟

آیا معقول است شخصیتی که عقل کل به شمار می آید، دین را نسخه شفا بخش بشر در همه زمان ها می داند، از خود مردم به آنان مهربان تر بوده، برای سعادت و هدایتشان سخت ترین آزارها را به جان خریده است، در به ساحل نجات رساندن امت و ثمر بخش کردن دین تدبیری نیندیشیده باشد؟!

آیا ساحت مقدس شخصیت والا و ممتاز نبی اکرم (ص) چنین کوتاهی را بر می تابد؟

با عنایت به اینکه سیره دیگر پیامبران (ع) نیز بر انتصاب جانشین شایسته دلالت دارد، آیا نادیده گرفتن این امر از سوی پیامبر خاتم (ص) کوتاهی در انجام رسالت شمرده نمی شود!

راستی پیام نص قرآن که با تأکید «بلغ» و تهدید «إن لم تفعل» و تضمین و تأمین «والله يعصمک»، ثمره ۲۳ سال تلاش و تبلیغ را در گرو آن قرار می دهد، چیست؟

جز تعیین جانشین، کدام مسئله انتظار می‌رود؟ جز ابلاغ رسمی و عمومی امامت و رهبری، چه چیز می‌تواند همسنگ رسالت و نبوت قرار گیرد؟

در حالی که عایشه، ابوبکر، عمر و عبدالله (فرزند عمر) به لزوم تعیین جانشین و سرپرست برای جانشینان بعد از پیامبر تأکید داشته‌اند، آیا می‌توان گفت که پیامبر (ص) - با توجه به شناختی که از اصحاب داشته و اهمیتی که برای دین و لزوم استواری و ماندگاری آن بدور از تحریفات و انحرافات قائل بوده است - به ضرورت تعیین جانشین پی نبرده باشد؟

وقتی چنین افرادی لزوم تعیین جانشین رهبر را دریابند، چگونه ممکن است پیامبر اکرم (ص) ضرورت و اهمیت کار را دریابد و در این خصوص چاره‌ای نیندیشد؟!

بررسی حوادث زمان رسول خدا (ص) نشان می‌دهد که با وجود مراتب معنوی اصحاب به طور کلی، سرپیچی از فرمان پیامبر، در میان آنان، بی‌سابقه نبوده است. به درستی می‌توان گفت هنوز ناخالصی‌هایی در برخی از مسلمانان آن روز وجود داشت که موجب می‌شد همه جا و همیشه در برابر دستور خدا و پیامبر، تسلیم و اطاعت از خود نشان ندهند.

برای روشن شدن برخی از ابعاد حادثه سقیفه به کنار بستر پیامبر (ص) رفته، برخی حوادث مهم را باز می‌خوانیم.

اصرار پیامبر (ص) بر اعزام سپاه اسامه

با آنکه مسایلی چون ظهور مدعیان دروغین پیامبری برای اتحاد دینی مسلمانان خطری جدی به شمار می‌آید، خطر رومیان جدی‌تر بود.

پیامبر سپاهی منظم از مهاجر و انصار گردآورد و افراد سرشناسی چون ابوبکر، عمر، ابوعبیده و سعدوقاص را به حضور در میان جمع سپاهیان وظیفه‌مند ساخت. آن بزرگوار با دست خود پرچم فرمانده جوان را بست و به او فرمان حرکت داد.

در این فرمان، برخی از بندهای فرمان رسول خدا (ص) روشن و سزاوار تأمل است:

۱. چرا در بزرگ‌ترین سپاه، که به جنگ یک امپراتوری اعزام می‌شود، جوانی ۲۰ ساله به فرماندهی انتخاب می‌شود؟
۲. چرا رسول خدا (ص) علاوه بر فرمان عمومی تجهیز سپاه، در فرمانی جداگانه به افرادی خاص دستور حرکت و حضور در سپاه داد؟ آیا به سبب تجربه نظامی آنهاست؟ اگر چنین است، چرا آنها را فرمانده نساخت؟
۳. چرا علی (ع) که مجاهدت و روح تسلیم و شجاعت او زبانزد خاص و عام بود و بیش از همه افتخار پرچمداری و فرماندهی سپاه اسلام را زیبنده خود ساخته بود، به شرکت در سپاه و حرکت با آن مأمور نشد؟
۴. چرا وقتی اسامه، از فرمانده کل قوا خواست به او اجازه دهد تا بعد از رهایی پیامبر (ص) از بیماری، سپاه را حرکت دهد حضرت (ص) موافقت نکرد و دستور حرکت داد؟ فرمانده جوان دوباره عرض کرد: آیا در حالی که قلبم از بیماری شما اندوهگین است، حرکت کنم؟ پیامبر (ص) فرمود: به پیروزی بیندیش و فرمانی که دادم اجرا کن.

پرسش اساسی این است:

الف) چرا رسول خدا (ص) این همه بر حرکت سریع سپاه پای می‌فشرد؟

ب) به رغم پاسخ روشن پیامبر (ص) به درخواست مکرر اسامه، چه دست‌های مرموزی و به چه دلیل در حرکت سپاه از لشکرگاه «جرف» کارشکنی می‌کردند؟

پیچیدگی پاسخ به این پرسش‌ها آنگاه بهتر رخ می‌نماید که بدانیم چون رسول (ص) از کارشکنی‌های جدید در حرکت سپاه آگاهی یافت، با آنکه در تب شدید به سر می‌برد، با حالت خشم به مسجد آمد و ضمن نکوهش کارشکنان، متخلفان از حرکت سریع سپاه را معلون خواند.

آیا نمی‌توان دور ساختن عوامل توطئه از مدینه هنگام رحلت، یا طبیعی نمایاندن امارت جوان کمتر از بیست سال بر همه صحابه و خنثی کردن بهانه کم سن بودن علی (ع) را هدف این همه ترغیب و تأکید پیامبر (ع) به شمار آورد!

بروز شکاف‌ها

خانهٔ پیامبر اکرم (ص) از بزرگان صحابه و مؤمنانی که برای دیدارش آمده بودند، آکنده بود. پیامبر اکرم (ص) با آگاهی از حوادثی که در انتظار حضرتش (ص) نشسته بود و با شناختی که از اصحاب خود داشت، برای آخرین بار فرصت را غنیمت شمرد تا مهم‌ترین پیام رسالت را بیان کرده، خط سیر آیندهٔ حکومت اسلامی را ترسیم کند. بنابراین، فرمود: نوشت افزار آورید تا نامه‌ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

یکی از حاضران گفت: درد بر او چیره گشته، نمی‌داند چه می‌گوید! آنگاه به حاضران گفت: قرآن نزد ماست و همان ما را کفایت می‌کند. در میان حاضران اختلاف پدید آمد و به یکدیگر پرخاش کردند. برخی سخن عمر را تأیید می‌کردند و گروهی گفتار رسول خدا (ص) را. بدین ترتیب، امتیاز میان پیشوا و پیرو از میان رفت و از نوشتن نامه جلوگیری شد.

دانشمند مصری اهل تسنن، احمد حسین یعقوب درباره علت پافشاری نکردن در نوشتن معتقد است: چنانچه پیامبر (ص) برنگارش اصرار می‌ورزید، شخص معترض و طرفدارانش بر نظر خود پای می‌فشردند و حتی برای کرسی نشانیدن مدعا و خواستهٔ خویش به کوشش‌هایی دست می‌یازیدند. کمترین دستاورد این تلاش، بی‌ثمر شدن آن نگاشته بود. در کنار آن، خطر بزرگی اصل دین و تمام دعوت ۲۳ سالهٔ پیامبر (ص) را تهدید و حتی قرآن را نیز از اعتبار ساقط می‌کرد.⁹

جریان سقیفه و شکل‌گیری خلافت

خلافت ابوبکر

خبر رحلت پیامبر اکرم (ص) به سرعت منتشر شد و مردم مدینه را در نگرانی و اندوه فرو برد. در میان ناله‌ها و فریادهای مردم، یکی از صحابه‌ها با صدای بلند گفت: این چه نادانی است که شما دارید! چرا می‌گویید پیامبر مرده است؟ نه، چنین گفتاری صحیح نیست. این سخن منافقان است. هرکس بگوید او مرده است با این شمشیر گردنش را می‌زنم. ابن عباس به او نزدیک شد و این آیه را خواند: «وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل إنقلبتم علی أعقابکم...» مرد قانع نشد و تهدید کرد: اگر کسی که بگوید پیامبر مرده است، دست و پایش را قطع می‌کنم. پیامبر به آسمان‌ها رفته است و باز می‌گردد.

مردم ناباورانه اشک می‌ریختند. ابوبکر از راه رسید و آن آیه را که پیشتر ابن عباس خوانده بود. تلاوت کرد و بانگ برآورد: پیامبر درگذشت، اما خدایش زنده است. فردی که چند لحظه قبل مرگ پیامبر (ص) را سخن منافقان می‌خواند، با پذیرش رحلت پیامبر (ص) گفت: گویا این آیه را نشنیده بودم.

هیجان مردم فرو نشست و اندوه و ناله‌هایشان ادامه یافت. هنوز مراسم تجهیز و تکفن پیامبر خدا (ص) برپا نشده بود که پیک آهسته به ابوبکر گفت: عمر تو را می‌خواند. ابوبکر، که حضور در آنجا را مهم‌تر می‌دید، ناخشنود شد و سخن پیک را نادیده گرفت. قاصد دوباره پیام آورد. ابوبکر این بار اجابت کرد و همراه عمر و ابوعبیده روانه سقیفه شد.

درباره ماهیت و انگیزه اقدام انصار باید گفت طرح این مسأله از سوی آنان در آن ساعات، رویارویی با کردار برخی از مهاجران بود، نه موضع‌گیری در برابر وصایای پیامبر (ص).

شاید بتوان تخلف برخی از سران مهاجر از پیوستن به سپاه اسامه و اخلاص در حرکت آن، به رغم تأکید پیامبر (ص)، جلوگیری از آوردن کاغذ و دوات برای پیامبر و پیشگویی آن حضرت درباره پیدایش آشوب‌ها در آینده نزدیک را، از عوامل حضور انصار در سقیفه و تلاش آنان به منظور حفظ موقعیت و منافع خود به شمار آورد.

با این حال، این نظریه که انصار ناآگاهانه مجری طرح حساب شده دیگران شدند نیز با قرآینی تقویت‌پذیر است.

حضور به ظاهر تصادفی طایفه بنی‌اسلم در مدینه و بیعت شتابان آنها با خلیفه چه بسا گواه درستی این نظر باشد.

به هر تحلیل، در سقیفه، مهاجرت، قریشی بودن و دوستی با پیامبر مورد استدلال قرار گرفت و سرانجام آخرین برگ پیروزی یعنی کهنسالی آشکار شد.

یکی از انصار- بشیر بن سعد- که بعدها در شمار نزدیک‌ترین یاران معاویه قرار گرفت. به عنوان اولین نفر، بیعت کرد. البته در آن موقعیت، زمزمه‌هایی درباره غیبت اهل بیت، بنی‌هاشم و دیگر مهاجران و شخص علی بن ابی‌طالب (ع) به گوش می‌رسید؛ ولی سرگرم بودن آن حضرت به کار تجهیز پیامبر، دور بودن بنی‌هاشم از صحنه سیاست‌های گروهی، رقابت‌های طایفه‌ای و حسادت‌های شخصی جاهلی دو قبیله اوس و خزرج، زمینه موقعیت کارگردانان اخذ بیعت را فراهم آورد.

سرانجام طایفه اسلم با جار و جنجال و به شکل پلیسی وارد معرکه شدند و با خلیفه بیعت کردند و پیروزی را قطعی ساختند.

در همان مجلس، گردانندگان صحنه رقابت، قتل سعد بن عبادہ انصاری را که نامزد جانشینی بود، پیشنهاد دادند، ولی با دخالت هوادارانش عملی نشد.

بدین ترتیب، ابوبکر بن ابی قحافه در ۶۰ سالگی به خلافت رسید. او پیر نسب‌دان قریش شهرت داشت و بشارت ظهور پیامبری با آیین جهانگیر را شنیده بود.

به گواهی همه تاریخ‌نگاران، او در شمار نخستین مسلمانان جای داشت؛ ولی در سال اسلام آوردنش اختلاف فراوان است. او به رغم سرزنش پدرش ابوقحافه، با صرف بخشی از دارایی‌اش هفت بردهٔ مسلمان را از بردگی و تحمل شکنجه اربابان مشرک آزاد ساخت.

گذر از درخانه فاطمه (س)

گرچه بسیاری امور بر طبق برنامه پیش می‌رفت، کار مستحکم ساختن پایه‌های قدرت ابوبکر هنوز پایان نگرفته بود. چنانکه منابع شیعه و سنی نشان می‌دهد، علی بن ابی‌طالب (ع) مهم‌ترین مرد خاندان پیامبر (ص) و یاران نزدیک وی و خاندان هاشم، از تصمیم سقیفه‌نشینان آگاهی نیافتند. آنها وقتی این موضوع را شنیدند که ابوبکر، با موقعیت تثبیت شده، همراه حامیانش به مسجد پیامبر در آمد.

شاید در این لحظه بود که گروهی از حامیان آن حضرت در خانه فاطمه (س) گرد آمده بودند و درباره آنچه باید انجام شود به گفتگو پرداختند.

ابوبکر و عمر، با آگاهی کامل از حقانیت علی (ع) و احترام خاصی که او در میان گروهی از اصحاب داشت، در حالی که از واکنش جدی وی و پیروانش بیمناک بودند، آنان را به بیعت در مسجد فرا خواندند؛ ولی آنها سر باز زدند.

گروه مسلح، خانه علی (ع) را محاصره و تهدید کردند که اگر علی (ع) و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند، آن را به آتش خواهند کشید. علی (ع) بیرون آمد و کوشید با مطرح کردن حق خود، اعتراض خویش را آشکار سازد. بی‌درنگ خشونت و شدت آشکار شد، شمشیرها از نیام برآمد و عمر و گروهش کوشیدند به درون خانه فاطمه (ع) نفوذ کنند.

فاطمه (س) خشمگین در برابرشان ایستاد و با لحنی ملامت‌آمیز فریاد زد: شما پیکر رسول خدا (ص) را بر زمین نهادید و بدون مشورت و محترم شمردن حقوق ما تصمیم گرفتید. در پیشگاه خداوند می‌گویم شتابان از اینجا بیرون روید و گرنه به پیشگاهش شکوا می‌کنم. این امر بر پیچیدگی موقعیت افزود و گروه مسلح بدون به دست آوردن بیعت علی (ع)، پس از رفتارهایی نامناسب ناگزیر خانه را ترک گفتند.

با آنکه فشارها همه‌جانبه بود و شعله‌های خشم مردان خلیفه، مسلمانان معترض را تهدید می‌کرد، علی (ع) تن به سازش نداد و تا هنگامی که اساس دین را در معرض خطر ندید، بر این موضع خویش استوار ماند. چون احتمال پایداری رنج‌های رسول خدا (ص) جدی شد، علی و پیروانش ناگزیر با خلیفه مصالحه کردند.

فدک نمادی از معنایی عظیم

یکی از اقدام‌های ابوبکر، درپی گردآوری زکات و سامان بخشیدن درآمدها، تصرف منطقه اقتصادی فدک است.

در فرهنگ شیعه «فدک» نمادی از معنایی بزرگ است که هرگز در چهارچوب آن قطعه زمین نمی‌گنجد و همین معنای رمزی است که درگیری را از مخاصمه سطحی و محدود به مبارزه‌ای سیاسی تبدیل می‌کند. منازعه فدک در واقع فریاد اعتراض یادگار رسول خدا (ص) به انحراف پدید آمده در جهان اسلام است.

چون حضرت زهرا (س) همراه زنان بنی‌هاشم به مسجد آمد تا درباره فدک با ابوبکر به گفتگو بپردازد ابوبکر با گروهی از مهاجران و انصار نشسته بودند. آه سوزان و دردناک دخت پیامبر (ص) جمعیت را متأثر ساخت. خدای را سپاس گفت و به یگانگی او و رسالت حضرت محمد (ص) گواهی داد. همه را به حفظ قرآن، که امانت بزرگ الهی است، سفارش کرد... پس از تبیین مشروح فلسفه و هدف احکام، به قاطعیت و زحمات پیامبر (ص) در تقویت راه هدایت و سعادت مردم اشاره کرد. نقش مهم علی (ع) در دفاع از اسلام و پیامبر اکرم (ص) را یادآور شد و درانتقاد از بی‌وفایی مردم فرمود: شما آن قدر صبر نکردید که بحران فروکش کند و اندکی از مصیبت بگذرد. شتابان فتنه را دامن زدید، شعله‌های اخلال و فساد را برافروختید، احکام و سنن پیامبر (ص) را ترک کردید و به اهل بیت و خانواده‌اش ستم و خیانت روا داشتید.

سرور بانوان جهان درباره فدک چنین استدلال کرد:

ای پسر ابوقحافه، آیا در قرآن است که «تو» از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟! «لقد جئت شیئاً فریاً» (کاری عجیب و ناپسند کرده ای)

خداوند می‌فرماید: «إن ترک خيراً الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین». آیا خداوند متعال در این آیه همهٔ مردم را به طور عموم در نظر نگرفته، همهٔ طبقات شامل این آیات نیستند؟ آیا شما در تشخیص عموم و خصوص و دلالت آیات، از پدر و پسر عمومیم آگاه‌ترید؟ ... آگاه باشید، گفتنی‌ها را گفتم. یقین دارم خواری، شما را فراگرفته است و گفتن حقیقت با شما سودی ندارد؛ ولی چه کنم اندوه طغیان کرد، سینه‌ام تنگ شد و اتمام حجت کردم.

آری، شما آنچه می‌خواستید به چنگ آوردید. بر مرکب مراد سوار شدید و آن را رام خویش ساختید؛ ولی ننگ حق‌کشی برای شما باقی ماند و داغ آن، چنان بر پیشانی‌تان نقش بست که تا پایان کار جهان محو نخواهد شد. در آخرت نیز آتش عذابی که بر دل‌ها اثر می‌کند و آنها را می‌گذارد، گریبانتان را خواهد گرفت. «وسیعلم الذین ظلموا ای منقل ینقلبون»

در سخنان آن حضرت با زنان مهاجر و انصار نیز این هدف سیاسی به روشنی آمده است.

خلافت عمر بن خطاب (۱۳-۲۳ق).

وی در سال سیزدهم هجری با وصیت ابوبکر زمامدار مسلمانان شد. او با اقتدار کامل قریب ده سال اداره سرزمین‌های اسلامی را به دست گرفت. قلمرو خلافت او با طراحی ویژه نبردها در عمق خاک همسایه‌های قدرتمند ایران و روم در حال گسترش بود.

وی نخستین خلیفه‌ای است که «امیرالمؤمنین» خوانده شد. هرچند در دوره خلافت و پیش از آن از ثروتمندان قریش شناخته می‌شد، به اشرافی‌گری و تن‌پوش‌های گرانبها و گردآوری طلا و نقره دلبستگی نداشت و کارگزارانی را که چنین نبودند نیز توبیخ می‌کرد.

بی‌توجهی خلیفه به شکایت ابولؤلؤ (فیروز) از بی‌عدالتی و رفتار تبعیض آمیز اربابش مغیره بن شعبه (امیرکوفه) را سبب اصلی کشته شدن خلیفه به دست وی دانسته‌اند؛ در حالی که با بررسی منابع و متون و حوادث بعدی که اتفاق افتاد شاید بتوان دست امویان را در ترور خلیفه نشان داد و ابولؤلؤ نیز ابزار دست امویان قرار گرفته است.

انگیزه‌ها و اسباب فتوحات

در بحث از انگیزه و ضروریات فتوحات شاید بتوان گفت: اهتمام افزون خلفا به جنگ و گسترش حوزه نفوذ اسلام از راه خشونت و لشکرکشی، با دیدگاه نظری و سیره عملی پیامبر (ص) در طول دوران تبلیغ رسالت - یعنی فتح دل‌ها و انقلاب درونی نیروهای انسانی - ناسازگار می‌نماید.

برخی با عنایت به پیامد فتوحات در کمتر از نیم قرن، معتقدند این فتوحات آشکارا از ارزش مکتب فکری و تربیتی اسلام می‌کاست. زیرا قرآن کریم به روشنی بیان می‌کند که هدف بعثت پیامبران و حکومت آنان، گسترش عدالت اجتماعی و تربیت معنوی مردم است نه تأسیس امپراتوری قیصری و کسرای، استثمار، برده‌گیری عمومی و به دست آوردن غنیمت‌های بی‌کران جنگی.

سیره نبوی نشان می‌دهد که آن حضرت (ص) در تمام دوران سیزده ساله مکه به هیچ کس حتی اجازه دفاع نداد؛ تا آنجا که مسلمانان به تنگ آمدند و گروهی با اجازه آن حضرت (ص) راه حبشه پیش گرفتند. تنهادر سال دوم مهاجرت به مدینه بود که رخصت جهاد (دفاع) داده شد.

مسلمانان در تمام دوره مکه آموزش دیدند، با روح اسلام آشنا شدند و فرهنگ اسلامی تا حدی در اعماق وجودشان نفوذ یافت. نتیجه این آموزش طولانی آن بوده که پس از ورود به مدینه همگان مبلغ واقعی اسلام شمرده می‌شدند، رسول اکرم (ص) آنها را به اطراف می‌فرستاد و موفق باز می‌گشتند. هنگامی که به جهاد می‌رفتند، می‌دانستند برای چه هدفی می‌جنگند.

تعبیر امام علی (ع) درباره آنان چنین است: سربازان اسلام بصیرت‌ها و اندیشه‌های روشن خود را بر شمشیرهای خود حمل می‌کردند.

شمشیرها و انسان‌های آموزش یافته، توانستند رسالت خود را نیک به انجام رسانند؛ پدیده‌ای که متأسفانه در دوران خلفا از یاد رفت.

مسأله کشورگشایی تا آنجا پیش رفت که حکومت اسلامی به امپراتوری‌هایی چون ایران و روم تبدیل شد و بسیاری از صحابه در سایه مقام یا ثروت به فساد گراییدند و جامعه اسلامی با سرعتی که متصور نبود در کام دنیاطلبی فرو غلتید و به خصوص حکام و کارگزاران آنها با نام اسلام، پای بر جای پای قیصر و کسرا و فرعون نهادند.

ممنوعیت نگارش احادیث

تاکنون برای انزوای قرآن و عترت پیامبر (ص) از روش‌هایی استفاده شده است. چنانکه امروز، گروهی به بهانه اصلاح دین، پسند جهانی، پویایی و انطباقش با وجدان عصر، به دگرگون سازی اسلام می‌پردازند، در گذشته نیز به بهانه‌ای، روایات را از دسترس جامعه دور می‌نمودند و به حمایت از قرآن، احادیث نبوی را می‌سوزاندند. منع تدوین حدیث، که از زمان خلیفه اول آغاز شده بود، با بخشنامه خلیفه دوم شدت یافت.

پیامد منع حدیث آن چیزی شد که در کلام علی (ع) در ترسیم وضع جامعه و مردم آمده است: مردم در فساد و جنایت همدستان شدند، از دین فاصله گرفتند، بر دروغ‌گویی پیمان بستند و از راست‌گویی پروا کردند... بدین ترتیب، فضایل اهل بیت و صحابه عالیقدر فراموش شد و جمعیت رو به گسترش مسلمانان از درک حقیقت اسلام و قرآن محروم ماند.

تبعیضات قومی میان مهاجران و انصار در تقسیم اموال، تفاوت نهادن میان مسیحیان عرب و غیرعرب، جلوگیری از ورود غیرعرب به مدینه به بهانه پیشگیری از آلوده شدن شهر، نمونه‌هایی از دیگر فعالیت‌های خلیفه دوم، شمرده شده است.

خلافت عثمان (۲۴-۳۵ق.)

با شورایی که خلیفه دوم پیش‌بینی کرده بود اشراف قریش فرصت یافتند پس از وی در کار اداره جامعه اسلامی، که خود و پدران‌شان سال‌ها با آن مبارزه کرده بودند، دخالت کنند.

عثمان که حدود ۷۰ سال داشت به «مخالفت بیش از هفتاد نفر از صحابه با خلافتش» توجهی نکرد، بلکه به زودی عمل به سیره دو خلیفه پیشین را، که تعهد و سبب اصلی پیروزی‌اش به شمار می‌آمد نیز فراموش کرد. او برخلاف شیخین، به خوش‌نشینی و تجملات علاقه فراوان داشت؛ برای خود خانه خوب ساخت و رخت و کالای بسیار فراهم آورد؛ در دوستی و رعایت خاطر خویشان بی‌اختیار بود و میدان را برای تاخت و تاز آنها باز گذاشت.

ابوذر غفاری، از یاران نزدیک پیامبر (ص)، به جرم انتقاد از بنی‌امیه و دنیازدگی آنان مورد آزار و شکنجه عثمان قرار گرفت و در نهایت به صحرای سوزان رنده تبعید شد.

عثمان دستور داد عمار یاسر را که حامل نامه انتقاد و اندرز جمعی از اصحاب برای خلیفه بود با تنبیه و جراحات سخت بدنی از خانه بیرون کنند.

او گروهی از صحابه چون صعصعه بن صوحان و عدی بن حاتم را به جرم مخالفت به شام و سایر بلاد تبعید کرد. راندگان پیامبر - حکم بن ابی العاص و عبدالرحمن بن ابی سرح - را به مدینه باز آورد و به آنان جایزه داد؛ در حالی که ابوبکر و عمر هرگز راضی نشدند تبعیدیان رسول الله به مدینه باز گردند.

ثروت هنگفت به دست آمده از فتوحات در جهت ساخت کاخ‌ها و تجملات فرعونى به مصرف رسید و اطرافیان و بستگان خلیفه در خوش‌گذرانی فرو رفتند. خلیفه، در روز عروسی دخترش ۱۰۰ هزار درهم و به روایتی ۲۰۰ هزار درهم از بیت‌المال به دامادش هدیه داد.

داستان یکی کردن مصاحف، به ویژه به علت سوزاندن نسخه‌های گونه‌گون قرآن، مورد نفرت واقع شد.

بدین ترتیب، مجموعه خطاهای پیدا و پنهان خلیفه و کارگزارانش، سستی اراده و ضعف در اداره کشور، کنار گذاشتن بسیاری از سنت‌های معمول زمان شیخین، عزل والیان شایسته و قرار دادن خویشاوندان و بنی امیه در مناصب کلیدی، سرنوشت نهایی را رقم زد و آتش خشم عمومی چنان برافروخت که حتی مداخله علی(ع) و دیگر بی‌طرفان نیز سودمند نیفتاد.

در آخرین لحظات، به عثمان پیشنهاد شد از خلافت استعفا دهد، اما او با آنکه هشتادسال داشت، نپذیرفت.

کارگزاران خلفا

از آنجا که دوره دو سال و سه ماه حکومت خلیفه اول، بیشتر در جنگ گذشت، کارگزاران او جز در موارد معدودی، فرماندهان جنگی و امرای لشکر بودند.

ابوبکر بعد از انتخاب شدن، دوست دیرینش عمر بن خطاب را مشاور خود و متصدی امر قضا و ابوعبیده جراح را متولی بیت‌المال نمود. زید بن ثابت کاتب او بود و عثمان بن عفان اخبار را می‌نگاشت.

خالد بن ولید، کارگزار دیگر خلیفه و فرمانده نظامیان شمرده می‌شد. او که در بیشتر جنگ‌ها بر ضد رسول خدا (ص) جنگیده و در نبرد احد با یورش ناگهانی بر مسلمانان تاخته بود، به میگزاری و ارتکاب زشتی شهرت داشت و هم اکنون در مسؤولیتی کلیدی به عنوان مدافع خلافت و خلیفه مسلمانان انجام وظیفه می‌کرد.

کارگزارن خلیفه دوم

به گواهی تاریخ خطمشى شخص عمر بن خطاب پايبندی به نصب ننمودن بنی‌هاشم درمناصب حكومتی در طول بیش از ده سال حكومتش، و ایجاد فاصله میان آنها و منابع قدرت از يك‌سو، و مهیا کردن خواسته یا ناخواسته زمینه بسط قدرت و نفوذ امویان از سوی دیگر بوده است.

یکی از کارگزاران خلیفهٔ دوم ابوهریره بود. او اواخر عمر پیامبر (ص) ایمان آورد. به نظر می‌رسد سرسپردگی بی‌قید و شرط به خلیفه، دلیل مهم گزینش او به فرمانداری نواحی بحرین بود؛ وگرنه ابوهریره در میان صحابه به دروغ‌گویی و تدلیس شهرت داشت.

عمرو بن عاص دیگر کارگزار خلیفه دوم است (فرماندار حوزۀ مصر) که پیش از اسلام آوردن با هفتاد بیت شعر، پیامبر (ص) را هجو کرده بود و تا وقتی همهٔ روزنه‌های امید غلبه بر پیامبر (ص) را بسته ندید، اسلام نیاورد.

کارگزار دیگر خلیفه معاویه بود. هر پژوهشگری که سیرۀ عمر را بررسی کند، در می‌یابد او نه تنها با بنی‌امیه و در رأس آنان معاویه و برادرش یزید هیچ مخالفتی نداشت، معاویه را از گروه «مؤلفه قلوبهم» خارج و در شمار مسلمانان جای داد و والی شامات گرداند.

کارگزاران عثمان

هنگام به قدرت رسیدن عثمان، ابوسفیان خطاب به بنی‌امیه گفت: خلافت را مانند توپ به یکدیگر به ارث بسپارید. من همواره در آرزوی این روز بودم.

بر این اساس، عثمان با آنکه پذیرفته بود کارگزاران عمر را برکنار نسازد، در زمانی کوتاه همه آنان را کنار نهاد و خویشاوندانش را به جای آنها گمارد. منابع موجود نشان می‌دهد که مقام یافتگان عصر عثمان از تقوای مالی، سیاسی، دینی یا هر سه بی‌بهره بودند.

معاویه، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عبدالله بن عامر، عبدالله بن سعد، سعید بن عاص و ... همه یا از بستگان خلیفه به شمار می‌آمدند و یا در گروه نفرین شدگان پیامبر و تبعیدیان جای داشتند که حتی شیخین آنها را باز نگردانده بودند.